

مجوز نشر این فیلمنامه در سال ۱۳۸۸ از طرف وزارت ارشاد در تهران صادر شده است. همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده آن ترانه جوانبخت محفوظ است. هرگونه استفاده کتبی یا غیر کتبی از این فیلمنامه به صورت چاپ و نشر و یا اجرا در سینما بدون اجازه کتبی از نویسنده این اثر ممنوع است.

**سالن یک خانه. روز. داخلی**

دوربین سالن خانه ای را نشان می‌دهد. صدای زنگ تلفن می‌آید. سمیرا وارد سالن می‌شود به طرف میز تلفن می‌رود و گوشی را برمی‌دارد.  
**سمیرا:** بله. مکث. بله. تا ده دقیقه دیگه می‌رسم.  
 گوشی را می‌گذارد و از سالن خارج می‌شود.

**راهروی خانه. روز. داخلی**

سمیرا کفش‌هایش را پایش می‌کند. در راهرو را باز می‌کند و از خانه خارج می‌شود. صدای قفل کردن در می‌آید.

**یک خیابان. روز. خارجی**

سمیرا در پیاده روی خیابان راه می‌رود. از جلوی چند مغازه لباس فروشی رد می‌شود. دو کوچه را رد می‌کند. از جلوی یک کتابخانه رد می‌شود و به یک کافه می‌رسد. به طرف در کافه می‌رود.

**کافه. روز. داخلی**

سمیرا در کافه را باز می‌کند و داخل می‌شود. در صف مشتریان جلوی پیشخوان چشمش به زوج جوانی می‌افتد که چهره شرقی دارند. به طرفشان می‌رود. آن زوج به او نگاه می‌کنند و با دیدن او لبخند می‌زنند. پسر بچه‌ای دست به دست زن جوان ایستاده است.

**سمیرا سلام. سمیرا هستم.**

**مرد جوان سلام. من بهروز تادرپور هستم. همسرم [با اشاره دست به زن جوانی که کنارش ایستاده] میترا.**

**میترا سلام.**

**سمیرا از آشنایی با شما خوشحالم. خیلی که منتظر نشدین؟**

**بهروز** نه. پنج دقیقه قبل از شما رسیدیم. چی می خورین؟

**سمیرا** شما بگین. من حساب می کنم.

**بهروز** نه. مهمون ما هستین. چی واسه تون بگیرم؟

**سمیرا** قهوه لطفا.

**بهروز** [خطاب به میترا] چی می خوری؟

**میترا** واسه منم قهوه بگیر.

**پسر بچه** منم قهوه می خوام.

**بهروز** [با لبخند خطاب به سمیرا] پسر مون نیما.

**نیما** بابا شکر و واسه ام بگیر.

**بهروز** [خطاب به نیما] پسر قهوه برات خوب نیس. چای برات می گیرم. با

مامان و سمیرا خانوم برین جا بگیرین من الان میام.

میترا و نیما و سمیرا از پله های کافه به طبقه دوم می روند.

### طبقه دوم کافه. روز. داخلی

کافه پر از مشتری ست. صدای صحبتشان به گوش می رسد. پیرمردی پشت میزی

روزنامه می خواند. چند جوان کمی دورتر پشت میزی کتاب به دست با هم حرف

می زنند. میترا و سمیرا دسته کیف هایشان را گوشه صندلی های خالی یک میز

می اندازند و همراه نیما روی صندلی ها می نشینند.

**میترا** چند وقته اومدین اینجا؟

**سمیرا** چهار سال میشه. شما چطور؟

**میترا** ما یک سال و نیمه اومدیم. بهروز گفت سایت شما رو توی اینترنت دیده.

براش جالب بود در زمینه های مختلف علمی هنری فعالیت دارین.

**سمیرا** همسرتون بهم گفت شما پزشک هستین.

**میترا** بله.

**سمیرا** چه تخصصی دارین؟

میترا هر دو مون پزشک عمومی هستیم.

نیما [خطاب به میترا] مامان برم چای رو بیارم؟

میترا نه مامان جان. بابا الان میاره.

سمیرا از زندگی اینجا راضی هستین؟

میترا متاسفانه فعلا من و بهروز نمی تونیم از حرفه مون استفاده کنیم.

سمیرا چرا؟

میترا چون کانادا پزشک زیاد داره و کسانی که از کشورهای دیگه مدرک

پزشکی می گیرن باید دوباره اینجا پزشکی بخونن.

سمیرا تصمیمتون برای آینده چیه؟

میترا من از اول شروع می کنم. ولی بهروز می خواد رشته اش رو عوض کنه.

بهروز با یک سینی حاوی سه لیوان قهوه و یک لیوان چای همراه با چند بسته

شکر و شیر و دستمال و قاشق کوچک می رسد و سینی را روی میز می گذارد.

روی یک صندلی می نشیند و شروع به ریختن شیر در لیوان های قهوه می کند.

هر کس یک لیوان برمی دارد. بهروز در لیوان چای شکر می ریزد و جلوی نیما

می گذارد.

بهروز [خطاب به نیما] بابا جون چایی ات داغه. صبر کن خنک بشه. [خطاب به

سمیرا] خانوم چه سایتی دارین. من که خیلی حظ کردم سایت شما رو دیدم. [خطاب

به میترا] ماشاءالله توی همه زمینه ها فعال هستن.

میترا من سایت شما رو ندیدم ولی حتما ظرف روزهای آینده مطالبتون رو

خواهم خوندم. باید جالب باشه.

بهروز کسانی که در زمینه های مختلف فعالیت دارن جالین. سنی هم که ندارین.

چند سالتونه؟

سمیرا سی و دو.

بهروز با این سن کم خیلی فعال هستین. خانوم تصمیم داره دوباره اینجا

پزشکی بخونه ولی من می خوام علوم سیاسی بخونم.

**سمیرا** [با تعجب] علوم سیاسی؟

**بهروز** [با لبخند] بله. اینجا یه سال می خونم مدرک فوق لیسانس بهم میدن. می خوام بعدا وارد حوزه نقد برنامه های زیست محیطی دولت کانادا بشم. خیلی ها هستن که از روند نامطلوب این برنامه ها انتقاد می کنن. از جمله مهم ترین مواردی که می خوام در آینده روش کار کنم برنامه کاهش گرمای زمین هست.

**سمیرا** این مهمه چون روی زندگی ما و نسل های بعد از ما تاثیر می گذاره.

**بهروز** بله. در حال حاضر کشورهای گروه هشت برنامه کاهش گرمای زمین رو بررسی کرده اند اما هنوز کاملا اجرا نکردند. توی سایتتون دیدم شما فلسفه می خونین.

**سمیرا** بله. پیارسال توی دانشگاه ثبت نام کردم ولی از پیارسال دیگه ادامه ندادم چون پسرم به دنیا اومده.

**بهروز** و لاش که نکردین؟

**سمیرا** نه. قصد دارم در آینده ادامه بدم. من به فلسفه خیلی علاقه دارم و به فکر گرفتن دکترا در این رشته هستم.

### **دانشکده فلسفه. روز. داخلی [گذشته]**

سمیرا در کلاس درس همراه با بقیه دانشجویها به سخنان استاد گوش می دهد.

**استاد** امروز درس ما مربوط به متافیزیک ابن سیناست.

سمیرا با شنیدن اسم ابن سینا لبخند می زند.

**استاد** ابن سینا در متافیزیک نوآوری داشته و به همین دلیل متافیزیک او بعد از قرن ها در غرب هنوز مورد مطالعه است.

سمیرا به بقیه دانشجویها نگاه می کند و دوباره حواسش را متوجه درس استاد می کند و به استاد نگاه می کند.

**استاد** ابن سینا مفاهیم وجوب و امکان را وارد بحث متافیزیک کرد و قبل از او این مفاهیم در متافیزیک مطرح نشده بود.

**طبقه دوم کافه. روز. داخلی**

میتر و بهروز شیر در لیوان های قهوه شان می ریزند هم می زنند و می خورند.

**بهروز** [خطاب به سمیرا] قهوه تون سرد میشه.

**سمیرا** من عادت دارم قهوه رو خنک بشه بخورم.

**میتر** درباره کلاس های فلسفه برامون بگین.

**سمیرا** [با لبخند] استاد من خیلی خوب درباره متافیزیک توضیح می داد و منو به

این رشته از فلسفه علاقمند کرد.

**بهروز** در سایتتون دیدم به رشته های مختلف هنر هم علاقمندین.

**سمیرا** بله. من علاوه بر علوم پایه و فلسفه به ادبیات و موسیقی و نقاشی هم

علاقمندم.

**میتر** چطور وقت می کنین به همه این کارها برسین؟

**سمیرا** وقتی پارسال در ایران بودم یکی از اساتید دانشگاه بهم گفت نکنه بیشتر از

بیست و چهار ساعت در شبانه روز وقت دارم که به همه این کارها می رسم!

**بهروز** خیلی خوبه که در این سن انقدر فعال هستین. می تونین در آینده همه این

رشته ها رو به طور هم زمان ادامه بدین.

**سمیرا** من هیچ کدام از این رشته ها رو به خاطر دیگری ول نمی کنم و سعی

می کنم به همگی در آن واحد برسم.

**میتر** حتما برنامه ریزی دقیق دارین.

**سمیرا** [با تایید سر] من هرروز هم کتاب می خونم هم کتاب می نویسم و به

موسیقی و نقاشی هم می رسم.

**بهروز** خوش به حالتون. ما که فعلا به پزشکی هم نمی رسیم.

بهروز قدری فکر می کند و دوباره لبخند زنان ادامه می دهد.

**بهروز** شما از اون شخصیت هایی هستین که فیلم سازها علاقه داشته باشن ازتون

فیلم بسازن.

سمیرا قبلا خیلی بهم از این پیشنهادها شده.

### دانشکده هنرهای زیبا. روز. داخلی [گذشته]

جلوی دانشکده هنرهای زیبا سمیرا و مرد میانسالی به نام مهردادفر ایستاده اند.  
مهردادفر دفترچه ای در دست دارد.

سمیرا آقای مهردادفر من چهارشنبه آینده بعد از ظهر وقت آزاد دارم.

مهردادفر چه ساعتی؟

سمیرا ساعت چهار بعد از ظهر خوبه.

مهردادفر خوبه. پس قرار ما شد چهارشنبه آینده ساعت چهار بعد از ظهر  
شرکت فیلم سازی ماهان. ازت فیلم برداری می کنیم.

سمیرا فیلم برداری چقدر طول می کشه؟

مهردادفر نیم ساعت. ضمنا یه کتاب شعر از خودتون بیارین.

سمیرا باشه. خداحافظ.

مهردادفر به سلامت.

سمیرا از جلوی دانشکده هنرهای زیبا رد می شود و مهردادفر وارد دانشکده می  
شود.

### طبقه دوم کافه. روز. داخلی

میترا اون آقا ازتون فیلم ساخت؟

سمیرا باهش حرفم شد و ساخت فیلم ناتموم موند.

بهروز [با تعجب] چرا؟

### شرکت فیلم سازی ماهان. روز. داخلی [گذشته]

سمیرا روی یک صندلی در سالن نشسته و مرد جوانی پشت دوربین از او فیلم می گیرد. مهردادفر کنار فیلم بردار ایستاده. وسایل نورپردازی و صدابرداری کنارشان دیده می شود. سمیرا مشغول توضیح دادن درباره کتاب هایی ست که چاپ کرده. **سمیرا** از من تا به حال نه تا کتاب شعر و دو تا کتاب داستان چاپ شده. چند کتاب جدید هم آماده چاپ دارم.

سمیرا کتابی که در دست دارد باز می کند و صفحه ای را که از قبل نشانه گذاشته می آورد.

**مهردادفر** [خطاب به فیلم بردار] کات.

مهردادفر جلو می آید.

**مهردادفر** درباره کارهای جدیدت توضیح ندادی.

**سمیرا** منظورتون موسیقی و نقاشیه؟

**مهردادفر** بله. مخاطب بهتره درباره فعالیت های دیگرت هم بدونه.

### طبقه دوم کافه. روز. داخلی

**سمیرا** بعد از اون جلسه فیلم برداری کار ساخت فیلم پیش رفت تا این که مهردادفر بهم اطلاع داد که می خواد فیلم رو برای جشنواره های خارجی آماده کنه. منم مخالفت کردم.

سمیرا در لیوان قهوه اش شیر می ریزد. شیر قهوه را هم می زند و می خورد.

**میترا** چرا؟

**سمیرا** چون بهم گفت نمی خواد از ایران مجوز بگیره. البته بعد از اون جریان دو نفر دیگه هم از من خواستند که برای ساخت فیلم درباره خودم باهاشون همکاری کنم که من پیشنهادهاشون رو رد کردم.

میترا لیوان چای را به نیما می دهد.

**میترا** مامان بخور.

نیما شروع به خوردن چای می کند.



**بهروز** دیگه نمی خواین شیمی رو ادامه بدین؟

**سمیرا** اگر فرصت کنم چرا.

**میترا** نگفتین چطور شد به شیمی علاقمند شدین؟

**سمیرا** یادمه چهارده ساله ام بود. موقع بمباران های موشکی تهران بود. به پدر و مادرم گفتم آگه از جنگ عراق و ایران زنده بمونم در پاریس دکترای شیمی خواهم گرفت.

**بهروز** چه جالب. دقیقا همونی که می خواستین خوندین. میترا هم مثل شما به رشته اش علاقه داشت ولی من می خواستم مهندس برق بشم و پدر و مادرم مخالفت کردند.

**سمیرا** حیفه که بعضی پدر و مادرها با علاقه های بچه هاشون مخالفن. پدر من دوست داشت پزشکی بشم و مادرم دوست داشت داروساز بشم. اما من طبق علاقه خودم در کنکور سراسری انتخاب رشته کردم. از خودتون بگین.

**میترا** تا یادمون نرفته از شما کتابتون رو بگیریم.

**سمیرا** دو کتاب از کیف اش درمی آورد و به میترا می دهد.

**سمیرا** این دو کتاب من پارسال چاپ شده.

**بهروز** برامون امضاشون کنین یادگاری داشته باشیم.

**سمیرا** کتاب ها را از میترا می گیرد و هر دو را امضا می کند و به میترا می دهد.

**سمیرا** واسه مهاجرت از ایران اقدام کردین؟

**میترا** آره. وقتی از سفارت کانادا تقاضای مهاجرت کردیم نیما هنوز به دنیا نیومده بود. بعد که به دنیا اومد بهمون گفتن واسه نوزاد نه ماه اضافه تر طول می کشه تا ویزا بهمون بدن.

**سمیرا** واسه خودتون چقدر طول کشید؟

**میترا** دو سال.

**بهروز** شما چند ساله اینجایی؟

سمیرا سه ساله.

بهروز حتما تو این مدت ایران رفتین؟

سمیرا بله. هر سال میرم.

بهروز ما هم همین طور.

نیما از روی صندلی اش بلند می شود و به طرف میترا می رود.

نیما ماما کی میریم؟

بهروز بابا جون چند دقیقه دیگه راه می افنیم.

نیما از کنار میترا به طرف پله ها می رود و با کنجکاوی به در کافه نگاه می کند.

سمیرا به نیما نگاه می کند و در حالی که کیفش را روی شانه اش جا به جا می کند

مردد به پله ها نگاه می کند.

سمیرا بهتر نیس بریم بیرون؟

بهروز پسر من همیشه واسه بیرون رفتن عجله داره.

میترا خیلی از کتابا ممنون.

سمیرا مرسی بابت قهوه.

بهروز خواهش می کنم خانوم.

بهروز و میترا از جایشان بلند می شوند. سمیرا هم از روی صندلی اش بلند می

شود. میترا کیف اش را روی شانه اش می اندازد و هر چهار نفر در حالی که

نیما دست مادرش را گرفته از کافه خارج می شوند.